

چیز هایی که از کودک نوزاد خانه مان الهام می گیرم

بعد از چندین سال در خانه ما کودکی به دنیا آمد با قدوم مبارک خود خوشی ها و مسرتهای زیادی را به ارمغان آورد. این کودک با هر روز بزرگ شدن در کنار دیده گان همه و با لبخند ها و الفاظ شیرین معصومانه و کودکانه خود ارتباط و افکار همه را به سوی خویش متمرکز میسازد. در واقع رشد فرایند داد و ستد میان نوزاد و بزرگسالان است که برای او قابل اهمیت میباشد. این همه هیاهو و شور و هیجان زیاد و فلسفه طبیعی و اخلاقی و استعداد بی پایان و پیگیری راز نهایی رشد و تکامل وی دغدغه هایی در ذهن من ایجاد کرده .

در ابتدا این کودک نه ماه در رحم مادر سپری میکند و بعد ناچار نفس گیرد و دیدگان خویش را به روشنی جهان و آواها و فریادها که برایش خیلی ترسناک است آماده گرداند. اما برای او در حال که دیدگان او باز است جهان تاریک و همه آن فریاد ها گویی خفه کننده استند و شاید به همین خاطر هم بیشترین وقت خویش را به خواب میگذارند. این کودک که تازه چهارماه دارد من را با گذر هر روز در ژرفنای وجود کوچک اما خیلی پر قدرتش میکشاند و بیشتر از هر زمان دیگر متوجه معنا و مفهوم واقعی وجود وی و سایرین میگردم.

تا حدودی معلوم است که او در خانه و فامیل ما ؛ چون یکی از اعضای نورمال دیگر فامیل ما کلان خواهد شد. از اینکه فامیل ما تا حدودی شهری و روشن و مدرن و متریقی گفته میشود؛ از این کودک انشاءالله ؛ مرد مضر و خرابکار نی که عضو مفید جامعه درست خواهد شد و کم از کم همانقدر اطلاعات و بینش ها و خلیقات که در فامیل ما قاعدتاً هست به او انتقال خواهد کرد. میتواند شرایط برتر استعداد و مساعدت های محیط و مکتب و دانشگاه از او هنوز شخصیتی درست نماید که من اکنون خیال هم کرده نمیتوانم .

لاکن وقتی به حساب حس کنجکاوی چیز های دیگری فرض میکنم و در باره آنها فکر میکنم گاه نفسم به بند شدن میرسد ؛ سعی میکنم از اینگونه تصورات هرچه بیشتر بگریزم . ولی باز نمیشود. یک وقت ناگاه مثل خواب می بینم که او در یک خاندان سخت عقب افتاده و محکوم به زنده گانی دربردار کوچیگری افتاده . آنوقت هرچه تصور مثبت و عالی بافته بودم مانند آدم برفی در آفتاب محو میشود. او از همانجا (فرق نمیکند خاندان ترکمن باشد یا تاجیک دور دست بدخشی یا چترالی و زیرستانی یا منطقه های مثل اینها در عربستان و افریقا و هر جا که عقل کار میکند) محکوم است پس از استخوان سخت کردن به مدرسه های دیوبندی و وهابی برود و حاصلش از دنیا تروریست شدن و انتحاری شدن گردد. یا در همان غزندی و چادر و گرد و نواح آن کلان شود و از دنیا همانقدر بداند که همقطارانش میدانند و میتوانند بدانند.

چون در شرایط افغانستان آفت زده و بلا پیش کرده ؛ به ثبات هیچ چیز اعتماد و اطمینان نیست؛ جای در جای هم هزار خوف و خطر و احتمال زیاد بد و شوم پیش نظر آدم می آید که بر حیات و رشد و تربیت و شخصیت این طفل معصوم از عالم شر دور قمر بی خبر؛ بی تأثیر بوده نمیتواند.

دانشمندان میگویند: انسانها نه تنها نیرویی هستند که ارزش های مادی را بوجود آورند بلکه سرچشمه منحصر بفرد و پایان ناپذیر تمام ارزش های معنوی هم بحساب می آیند. به نظر من باید مظهر این همه در یک کودک به ملاحظه برسد و به ملاحظه هم میرسد .

همان گونه که تحول مرحل رشد ابتدایی نوزاد یک روند مغلق و پیچیده بوده و ساخت و بافت فکری او با طبیعت و جامعه و سرانجام نوجوانی اش یعنی انتقال یافتنش از بازی ها و وابستگی به خانواده ؛ به اعتماد به نفس و بی نظمی و خودخواهی آوان بلوغ در امتداد است ؛ تبدیل شدن به انسانی که ارزش های مادی و معنوی خلق کند و کم از کم ارزش های موجود را تباہ نسازد ؛ در عصر پر آشوب ما چیزی نیست که الله بختی ممکن گردد.

در نخستین دوره رشد که تحت هدایت غریزه صیانت نفس و سرگرمی مبارزه با طبیعت است یکی از اساسی ترین و مهمترین مرحله تکاملی کودک در تحقق میباشد که درست و مناسب پیش رفتن سالهای اول زندگی پایه و اساس رشد سالم در سراسر زندگی اش خواهد بود.

بزرگسالان؛ باید در زندگی روزمره به کودکان شان که در مقابل شان نقش بارز دارند نشان دهند که رفتار متناسبت چگونه است و چه توقعات از آنها دارند مثل تعاملات اجتماعی مناسب و یا روش های حسنه یک محیط احترام آمیز را در فرایند کسب مهارت های طبیعی و استعدادی و رشدی شان همراه سازند.

کودکی در مانده وقتی به فردی مانند بزرگ سالان تبدیل میشود که قادر به یاد گیری رفتار های پیچیده و انطباق یافته سطح بالا مثل رفتار اجتماعی و زبانی و مهارتهای حرکتی و شناختی شود و در غیر آن دچار معلولیت ها و عقب مانده گی ذهنی خواهد شد ؛ اگر هم قد و قواره بزرگسال بکشد بسیاری خصایص کودکی را از خود انعکاس میدهد و چه بسا که اگر بالای جامعه نشود بار دوش آن که حتماً میشود.

در واقع کودکان ما باید کهکشان جامعه آینده بشری شوند ولی اگر به جوشش نورانی نرسند و نور افشانی را کسب نکنند بشریت در تیره گی و آخر به نیستی خواهد رسید . کودکان بشری را نمیتوان و نباید مانند نوزادان سایر موجودات حیه به حال خود رها کرد. علاوه بر دقت و زحمت و حتی سرمایه گذاریهای هنگفت بیدریغ در فرایند رشد بدنی آنان بانیستی افکار نوین و اطلاعات بازتاب دهنده و ارایه کننده عصر و زمان و جهانی که در آن مجبور به زنده گی کردن استیم به آنان ارزانی بداریم .

و حالا مساله بزرگ و سازنده اینکه که ما امروز چگونه میتوانیم وضع دماغی و بدنی جامعه و خصوصاً کودکان را اصلاح کنیم و یا چگونه انسانهای برتر و مثمرتر در وجود ملت خویش پرورش دهیم و آنها را از بحران های شدید خانوادگی و اجتماعی که در تضاد با اخلاقیات فطری و اصول همزیستی و همکاری و دوستی است محفوظ داریم . براستی ما تا چی حد به وجود کودکان و جوانان در سرزمین خویش ارزش قایل هستیم و به این اصل احترام میگذاریم؟

در حالی که ما شاهدیم جنگهای متعدد و اختلافات اجتماعی فراوان چند دهه اخیر خسارات مادی و معنوی و روحی را در این خاک بجا گذاشته که عواقبش بس پیچیده است و در آن واحد هم در فرد و هم اجتماع و حتی به سطح قوم ها و قبیله و شمال و جنوب و شهر و ده به تظاهر میپردازد . در همین حال بد بختانه که سطح فکری و اندیشه ای ما به موازات پیشرفت های علمی و سیاسی و پزشکی ، بهداشتی و فرهنگی زمان مان مثلاً مانند سطح بالای جامعه هندوستان جلو نرفته است که علاج کم و بیش آنها را تدبیر کرده بتوانیم .

حتی تا حدود زیاد به نظر میرسد که در حال حاضر مقاومت و ظرفیت کار و تلاش و هوش و هواس ما رو به کاهش هم گزارده ، رفتار های اخلاقی و ارزش های انسانی در زمان حال در معرض تغییرات منفی تر و ناراحت کننده تر از تغییرات آنها در عصرهای پیشینه تاریخ ما قرار دارد . یکی از عمده ترین این فتنور و قصور - بی پروایی های سنگدلانه و حتی حیوان منشانه در برابر کودکان مان میباشد که ثروت اصلی وطن ما و جهان بشری اند .

ما نتوانستیم خود را چنانکه شاید و باید با جو اخلاقی و رفتاری دمکراسی منطبق سازیم متأسفانه کشور های توسعه یافته امروزی ازین مسئله به عنوان یک ابراز برای پیشبرد اهداف خویش کار میگیرند و هنوز برای تیره تر و خرابتر ساختن اوضاع برای ما و نه برای خود ؛ بهره برداری مینمایند . آنها برای تطبیق اهداف بنیادین خویش با مدیریت عالی برای متلاشی کردن بنیاد وحدت و تفاهم مردمی و تیره گی افکار و اذهان عامه و منزوی کردن کشور از جهان به بهانه سرزمین تباه شده قرن سیزدهمی ، کشور قبیلوی که جز با سنت های قبیلوی اداره شده نمیتواند ؛ مردمان وحشی که با همه مظاهر مدنیت و تنور خصومت دارند ؛ در تلاش اند از مسئولیت بشری و اخلاقی و مدنی خود شانه خالی کنند .

از قول سید جمال الدین افغان دو سخن بسیار پر معنی شنیده ام .

یکی آنکه « مسلمانان اتفاق کرده اند که اتفاق نکنند » و دوم آنکه این جوامع به حدی تربیت ناپذیر و علاج ناپذیر شده اند که مگر از 12 ساله بالایشان نابود گردد و از آن ها پایان به دقت و هوشیاری و مواظبت پرورش و تربیت شود که مانند آن دیگر ها دو باره بیراه و گمراه بار نیایند .

حالا که من هرچه در باره علم های نو کودک شناسی و بشر شناسی میخوانم همین اصل را نشان میدهد که بدون تربیت درست کودکان ؛ جامعه درست و قوم درست و قبیله درست و ملت درست و بشریت درست داشتن خواب است و خیال است و محال است و جنون .

کودکان که از استعداد های توارثی غنی برخوردار اند باید در یک محیط فزیک و شیمیایی و روانی که دقیقاً مناسب با بعدهای اخلاقی و فکری احسن روز گار باشد قرار گیرند .

و ما اگر عقل کنیم و اراده نمائیم قادر خواهیم بود کودکان با استعداد والا و برجسته بوجود آوریم و ذخیره لایزال ابرمردها و ابرزنان از سوی آنان در تمدن و تاریخ خویش دارا باشیم که اگر هم آنها نتوانند حاجت امروز مردم ما را بر آورده سازند آینده را که اینچنین حقیر و بدبخت و اسیر و محصور نگذارند و فاصله آرمان های اخلاقی انسانی و اجتماعی را با واقعیت زشت و ناپسند فعلی جامعه بر طرف سازند .

البته من با آنان که مفاد و حاصل نقد میخواهند و هزاران گنجشگ نگرفته را به قرانی نمی خرنند چه رسد به گنجشک های آینده - و باز چه رسد به اینکه در این راه سرمایه گذاری و رنجکشی و خواری هم ضرورت باشد؛ لب و لوج شان به کجا میرسد؛ کار و حرف و دعوی ندارم .

آدم های کوتاه بین و روز گذران و دم غنیمت هم در گذشته ها سرنوشتی جز غلامی نداشتند و هم امروز جز اینکه غلام غلام غلام باشند و حتی مثل حیوانات قصابی شده بروند؛ اقبالی ندارند. خدا زمین و زمان را از این سیاهه نکبت و فلاکت نجات دهد!